



سیدعلی صالحی

دبیر سرویس شعر نشریه دنیای سخن

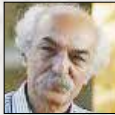
برهنه به بستر بی کسی مردن
تو از یادم نمی روی
خاموش به رساترین شیون آدمی
تو از یادم نمی روی
گریبانی برای دریدن این بغض بی قرار
تو از یادم نمی روی
بی پستوی پنهانی برای بدگمانی گریه ها
تو از یادم نمی روی
دفاتری سپید/ زمزمه ای نازا
سر انگشتی آشفته
تو با من چه کرده ای ؟
تو از یادم نمی روی
سفری ساده از تمام دوست دارم تنهایی
تو از یادم نمی روی
سوزن ریز مکرر باران بر پیچک و ارغوان
تو از یادم نمی روی
بسیاری اندوه من از شمارش دمدام دریا
تو از یادم نمی روی
پس به بهانه ای
مثلا انار خانه گل داده است یا نه
برای کودکی های کسی نامه سرپسته ای بنویس
امروز مجلس ختم من از مرگ ساده ای ست
تو از یادم نمی روی
امروز سال یاد درگذشت عزلت من است
تو از یادم نمی روی
تو با من چه کرده ای که از یادم نمی روی



علیرضا قزوه

دبیر سرویس شعر روزنامه اطلاعات

مثل سلطانی که صبح افتاده است از تخت و تاج
گیج گیج، گول گولم، حاج و واجم، حاج و واج
پیش از این در عهد قیانوس عشقی بود و نیست
عاشقی بول سیاهی بود کافتاد از رواج
روزگاری عقل و عشق از ما گرفتگی خط و ربط
روزگاری هند و چین می داد ایران را خراج
عاشقان بر می کشند این روزها در قصر وهم
شاعران افتاده اند این روزها از برج عاج...
صبح ها در خانه هامان نیست غیر از داد و قال
شام ها در سفره هامان نیست غیر از احتیاج
عارفان یعنی خریداران درد بی دوا
صوفیان یعنی گرفتاران زخم بی علاج
شیخ یعنی آنکه در خلوت نپرسد از خدا
خواجه یعنی آنکه بازی می کند با خشت و خاج...
بعد از این بر عقل و دینم می کشم طرحی دگر
بعد از این بر شعرهایم می زنم چوب حراج
غیر شاعر کس به شعر شاعران قیمت نداد
کس امیرالاحاج را حرمت نکردی غیر حاج...
کاش باران می گرفتگی در شب ما کاش کاش
کاش نرگس می دمیدی در دل ما کاج کاج
باز دیشب اصفهانی در دلم دم می گرفت
افتخاری قطعه ای می خواند از استاد تاج
از غروب دهلې نو می روم تا اصفهان
تا شب زاینده رود و سوز آواز سراج



هرمز علیپور

دبیر سرویس شعر روزان
و سردبیر ماهنامه سکوی شعر

این زمین که دست من نیست
موجودات و اشیا و این بشر
که دو پای دیگر از اصل خودش کم دارد
عطر مانده بر خود را از کف می دهد
و پایین تر از سبب می بلعد
حرارت دنیا را یک چیزی
تا به تعبیر ما به رؤیاها
گل قشنگ است و دلیل نمی جوید
با کسی که یکی نمی شویم
به گردن خورشید نمی نهم این را
هرچه که رنگ میل ها را می برد
باز بر زبان بیاورم
از عمر خود جلو می زدیم و حالا گرفتاریم
در همین یک تکه جا دستم به کتاب می رسد اما
روز غروب خودش را می بیند
با خواست های ما
که همیشه متصل به نقطه چین هابند



سبیل محمودی

دبیر سرویس شعر هفته نامه جوانان

ما حادثه ای بی ثمر و فاجعه باریم
ابریم که باید همه عمر بباریم
آینه، ولی یکسره خاکستری و محو
یک واقعه گمشده، در پشت غباریم
فرزانی و حوصله، تقدیر من و توسن
باید همه ثانیه ها را بشماریم
بسیار عزیزند، مگر خاطره ها را
در گوشه دفترچه خود جا بگذاریم
یک عمر دروغ است سرانجام من و تو
انگار که صد سال ز هم فاصله داریم
تردید! همین یک کلمه مشکل ما بود
ای کاش که می شد به یقین دست برآرم
شاید شب تشویش، عطش کامی خود را
تا صبح، به آرامش باران بشماریم
بس کن به چه دلگرم بمانیم؟ که حتی
یک لحظه به فردای خود امید نداریم



علی باباخانی

دبیر سرویس شعر نشریه آذینه

مردی که خودش را تمام روز
در یک اتاق زندانی می کند
اصلا دیوانه نیست
یا انار مژگمی ست که در پوست خودش جا خوش کرده
یا پیاز متورمی ست که لایه لایه پرده بر نمی دارد از
تنهایی اش
در بیروت مردی را دیدم با پای گچ گرفته
که از تابوت بیرون نمی پرد
بلنگ هم در قفس آهنین تصوّر ای آزادی دارد
در جنگ تن به تن هر دو پا گذاشیم به فرار
من از یک طرف
من دیگر من از طرف دیگر
و شانه به شانه به خانه رسیدیم دقیقاً
و من زیر یک سقف دراز به دراز
دراز کشیدم.
خیلی خوب شد
چند تابلو مختلف دور و برم میخکوب شد
نه عاشق عاشقم
نه کشته، مُرده شهری که ساکنانش در صدف خودشان
گوش ماهی خودشانند
قطع امید نمی کنم
اما
از مردی که در یک اتاق زندانی شده
یا مُرده ای که روی تختخواب دراز کشیده،



عبدالکریم سعیدی

سردبیر پایگاه شاعران پارسی زبان

روزها بگذشت و تقویم زمان تکمیل شد
سال مان با صوت «حَوَلِ حالنا» تحویل شد
باز هم بر ما، به خاک افتادگان در گهت
صبح غمگینی، بدون حضرت، تحمیل شد
بی تو حال خسته ای دارد بهاران بعد از این
بی تو حتی در هیوط درها تعجیل شد
آسمان بارید، هفتاد و دو ساعت بعد تو
آنقدر تا در زمین نام «جنون» تشکیل شد
ای بهار محض! بی روی تو در دنیای ما
هر چه روید از زمین، تندبسی از قابل شد
من زانمان لال! اما خود ببین در غیبت
دوستی هامان به نام دشمنی تبدیل شد



محمدرضا مهدی زاده

دبیر سرویس شعر هفته نامه اطلاعات هفتگی

مثل باران به تن خشک بیابان برگرد
باغت آبادا به آبادی ویران برگرد
سبز بودیم ولی زرد چو گندم شده ایم
قبل خشکیدن مان سوره باران برگرد
کوچه های دل خود را همگی ریس زدید
ای سفر کرده به این شهر چراغان برگرد
پای بر دامن غربت نکش از تنهایی
ای همه خلق تو را دست به دامان برگرد
وعده های سر خرمن به دلم دادم دوست
فصل خرمن که گذشته است بهاران برگرد



عباس براتیپور

دبیر سرویس شعر روزنامه رسالت



علیرضا طایی

دبیر سرویس شعر جوانان امروز

دیر آمدی ای سبزگون، پاییز در راه است
پاییز می آید، زمستان نیز در راه است
لبخند تابستان نمی باید به لبهایت
این سان که پاییز و زمستان، تیز در راه است
با غنچه های عطرگون، دیر آمدی در باغ
این باغ را، بی رحمی گلریز در راه است
از من گذشت اما تو را می ترسم ای سبزا
پاییز، با خشمی جنون آمیز در راه است
با من اگر همراه گردی خستگی با توسن
ما را بیابان های خوف انگیز در راه است
در انتظار من، شبی سرد و زمستانی است
اما تو را گرمای شورانگیز در راه است
این میوه ها، ارزانی دستی جوان تر باد
پیرم من و زنهاری پرهیز در راه است
این سایبان را آهویی چلاک می زبید
من خسته، دست و خنجر ی خون ریز در راه است
چون شهر نشابور، آبادم مبین امروز
این شهر را ویرانی چنگیز در راه است!



سینا علی محمدی

دبیر سرویس شعر روزنامه جام جم

آبی ترین بارانی ام را می پوشم
و به «فروگاه» می روم
حقیقتش این است
جمعه ها ابرها سبک ترند
آدم ها
اسب ها
حتی مورچه ها خوشحال ترند
می گویند:
امروز صبح زود
از بالاترین نقطه «فروده» می آئید
لبخند می زنید
وجهانی ترین تیتردنیا را
منتشر می کنید: جاء الحق...
کوچ
پروانه ها از شهر رفتند
گنجشک ها و کلاغ ها هم
فقط ما
مانده ایم
همین چند میلیون زنبور
که هر صبح
بی هیچ آفتابگردانی
از کندوهایمان بیرون می ریزیم
و نیش هایمان را
تا مستخوان شهر فرو می کنیم



روزها و روزنامه های شعر

گروه فرهنگی: در توسعه و ترویج شعر در روزگار ما، نشریات، نقش غیر قابل انکاری داشته اند که این ویژگی به گواه صفحات و ستون های شعر و ویژه نامه های ادبی قابل مطالعه است. بخش غالبی از چهره های شعر، متولد اهتمام همین نشریات بوده اند که در ادوار مختلف ادبی و با فراز و فرودهای اقبال عمومی، در انتشار شعر و معرفی استعدادهای ادبی مداومت داشته اند. نشریات نامداری هم چون «آرش»، «خوشه»، «فردوسی»، «تماشا» و... در دوره هایی موفق به معرفی چهره هایی به ادبیات شدند که امروزه از آنها به عنوان سرمایه های ادبی این سرزمین نام برده می شوند. آن چه که می تواند عامل توفیق این نشریات در پدیده آفرینی و هدایت ادبی باشد، ذوق و ذکاوت دبیران شعر این نشریات است که با شناخت زمینه های ادبی و ضرورت های روزگاری امکان معرفی شاعران و جذب مخاطبان ادبی را فراهم می کرد. استقبال از نشریات ادبی و پذیرش نقش مؤثر آنها در معرفی شاعران و ترغیب مخاطبان ادبی باعث شد که علاوه بر نشریات سراسری، اتفاقاتی مشابه نیز در استان ها و شهرستان ها رقم بخورد که نام ها و نشریات بسیاری را می توان در این چرخه برشمرد. اگر چه در دو دهه اخیر با مقصورت شدن بضاعت نشریات، صفحات شعر به نشریات الکترونیک و فضا های مجازی کوچ کردند اما همچنان نمی توان نقش تأثیرگذار آنها را نادیده گرفت. در این شماره از سه شنبه های شعر با انتخاب اشعاری از شاعرانی که طی سالیان اخیر حضوری مستمر و تأثیرگذار در عرصه نشریات ادبی کاغذی و الکترونیک داشته اند، اظهار امیدواری می نماییم که شعر در چرخه تولید نشریات، جدی تر دیده شود و به عنوان پدیده ای اشتیاق بخش، به جلب مخاطبان بیشتر منتهی شود. مطمئنا این گزینه دربرگیرنده همه کوشندگان صفحات شعر در این روزگار نیست و به دیده اغماض، گشودن پرونده ای برای آشنایی و قدردانی لحاظ خواهد شد.



علیرضا پناجی

سردبیر فصل نامه ی گیلان زمین و هفته نامه دوات

نخستین اردی بهشت
روبه رویم تو نبود
که تو را می خواستم
چونان همه آوا های اردی بهشت
و چون نامت در حافظه ام نبود
پنداشتم
می توان تو را نخستین اردی بهشت نامید
و از این رو
سی شکوفه، پهلو دریده و
میوه تابستانه را در سبد خالی دستانم می گذارد
چشم بر شکوفه های اردی بهشتی دیگر
به اشک غرقه می شوم



قیمیر امین پور

دبیر سرویس شعر هفته نامه سروش

دردهای من
جامه نیستند
تا زن در آورم
چامه و چکامه نیستند
تا به رشته سخن درآورم
نعره نیستند
تا ز نای جان بر آورم
دردهای من گفتنی
دردهای من نهفتنی است
دردهای من
گرچه مثل دردهای مردم زمانه نیست
درد مردم زمانه است
مردمی که چین پوستین شان
مردمی که رنگ روی آستین شان
مردمی که نام هایشان
جلد کهنه شناسنامه هایشان
درد می کند
من ولی تمام استخوان بودند
لحظه های ساده سرودنم
درد می کند
اتحنای روح من
شانه های خسته غرور من
تکیه گاه یی پناهی دلم شکسته است
کتف گریه های بی بهانه ام
بازوان حس شاعرانه ام
زخم خورده است
دردهای پوستی کجا؟
درد دوستی کجا؟



غلامرضا طریقی

سردبیر پایگاه نقد شعر

با یاد شانه های تو سر آفریده است
ایزد چقدر شانه به سر آفریده است
معجون سرونشت مرا با سرشت تو
بی شک به شکل شیر و شکر آفریده است
پای مرا برای ودیدن به سوی تو
پای تو را برای سفر آفریده است
لیخند را به روی لبانت چه پایدار
اخم تو را چه زودگذر آفریده است
هر چیز را که یک سر سوزن شبیه توسن
خوب آفریده است اگر آفریده است
تا چشم شور بر تو نیفتد هر آینه
آینه را بدون نظر آفریده است
چون قید ریشه مانع پرواز می شود
پروانه را بدون پدر آفریده است
غیر از تحمل سر پر شور دوست نیست
باری که روی شانه هر آفریده است



آرش شفاعی

دبیر سرویس شعر قدس آتلین

شهریوری تو مطلع انگور چشم توسن
مهر منی مقدمه نور چشم توسن
چشم بد از تو دور که در این شب شدید
آن شعله ای که می وزد از دور چشم توسن
در سایه گمانچه شیرین ابرویت
تلفیقی از ترانگی و شور چشم توسن
خون چقدرها من عاشق به گردنش
در این زمانه تالی تیمور چشم توسن
گنجینه ای ست شعر من از برکت شما
فیروزه نفیس نشابور چشم توسن
هر جا کمی ز خمره خرمن دمی زدم
یک استعاره بوده که منظور چشم توسن
می خواستم هنوز غزل باشم و نشد
آن جا که نطق شعر شده کور، چشم توسن



حافظ موسوی

دبیر سرویس شعر فصلنامه آژما

مزه ای چسبناک دارد مرگ
و صدای پایش برق می زند مثل بلورهای نمک
از چشم هایش شعله های بنفش می ریزد
و مثل آب به قالب هر چیزی در می آید مرگ
جیب هایش پر از ثانیه های سنگ شده
و دست هایش مثل ابر پرانکده است مرگ
گوش های شکسته ای دارد مرگ
و سینتاش صخره ای ست پر از مو
با شکافی عمیق که نیزه های نور را می بلعد و
خاکسترشان می کند مرگ
غروب ها گاهی
با سیگار نیم سوخته ای بر لب
در افق های دور قدم می زند
و بعد
سیگارش را پشت آب های افق می اندازد
و با قیاقی نقره ای به ساحل می آید مرگ
گیر می اندازد گاهی ما را
دست می اندازد گاهی دریا را
همدست می شود گاهی با ماه
و می دواند مان گاه
در جست و جوی یک پری دریایی مرگ
تجربه ای بکراست
لا به لای اتفاق های روزمره و تکراری.
هلوی شیرین و سوسسه انگیزی ست با کرک هایی
و موهوم
بر شاخه ای که در وهم تکان می خورد
و فهم را به سخره می گیرد مرگ
غریبه نیست
چهره آشنایش در ما مخفی ست
و دیده می شود با چشم هایی معکوس مرگ
کیف کشیدن کبریتی در تاریکی ست
شوق ظهور یک نگاتیو است که سوخته می پنداریمش
ومی کشاندمان
به تا یکخانه بی روزن
مرگ!



اکبر بهداروند

دبیر سرویس شعر ماهنامه کیهان فرهنگی

تلخ بغضی در گلو ی خویشتن پیچیده ام
بوی شمع مردهام در انجمن پیچیده ام
صاعقه از هر نوایم می دمد با التهاب
روح عصبانم دگر در خویشتن پیچیده ام
مست افتاده فرشته در کنار تریتم
بوی کافورم در آغوش کفن پیچیده ام
داعغیده لاله ای مانم به چشم آذرخش
روی دوش گردبادی در دمن پیچیده ام
آفتاب از خویش مثل سایه دورم می کند
موج فریادم که در گوش وطن پیچیده ام
در شبانگام دریا تا که طوفان می شود
بادبان ما هانانی، روی تن پیچیده ام
زیر این شولای شب چون بوف کوری مانده ام
رگ رگ ابر بهارم بر چمن پیچیده ام
در تب سبز چمن، همبای موجی از نسیم
در شب مهتاب و عطر باسمن پیچیده ام
باز می آید اگر انفاس ابلبسی ز دور
بس که آوای ضمیرم را به من پیچیده ام



مصطفی معدنی خراسانی

دبیر سرویس شعر فصلنامه شعر

عقل اگر راهزن کوچه دیدار نبود
تا کنار تو مرا فاصله بسیار نبود
لیلی این سوی به خواب است و در آن سو مجنون
عشق در هیچ زمان این همه بیکار نبود
روز وصل را به طوافت دورانی می کرد
در فراق تو چنین حال زمین زار نبود
اختیار پر و پرواز، در آفاق قفس
اختیار یست که جز آن روی اجبار نبود
حسن در پرده به از جلوه در آینه زنگ
وجه یوسف کف بازار و خریدار نبود
بی قرارانه رسیدی و پریشان چون باد
ور نه ما را به تسلا ی تو اصرار نبود
هر چه در نفی دل از دست بر آمد کردی
آخرالامر ولی چاره جز اقرار نبود
هر چه ما را به زبان است تو در دل داری
در دسر دادم و محتاج به اظهار نبود

که گیسان بلند بتان دلاویز است
ز کوچه سار دیار دلم عبور نکرد
به غیر دوست که این کوچه، کوی پرهیز
است
ببا و بر دل آلوده ام نگاهی کن
که پیش عفو تو کوه گناه ناچیز است

همیشه خاطر ما آشیان یاد تو باد
که در هوای تو پرواز، خاطر انگیز است
بخوان که نغمه تو معجز مسیحایی
است
نوا ی گرم تو شور آور و شکر بیز است
دلم ز حلقه مویت رها نمی گردد

بیا که دیده ام از انتظار لبریزست
کویر سینه تفتیده ام عطش خیز است
شکوه رویش سرکار آور بهارانی
که بی طراوت رویت بهار، پاییز است
به باغ عاطفه عطر نگاه تو جاریست
مشام جان ز شمیم تو عطر آمیز است